

«اسطوره عرفان خمینی»؛

تحریف کدام اندیشه ها، کدام ارزش ها؟

سیدمحمد خاتمی در روز جمعه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۷ در جمع اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه گیلان در مورد تحریف اندیشه‌های آقای خمینی اعلام خطر کرده است. او این بار با کاربرد زبانی نسبتاً تهدیدآمیز که چندان هم با سابقه و لاحقه رفتاری خود او سازگار نیست تاکید کرده است که باید «شجاعانه در مقابل این جریان ایستاد». خاتمی با بیان اینکه «معتقدم اندیشه امام و نظام اسلامی از چند جهت مورد تهاجم قرار گرفته است» خود را ارادتمند آقای خمینی معرفی کرده و تصریح می‌کند: «ما به عنوان ارادتمندان امام و کسانی که سعی کرده‌ایم به اصل اندیشه‌های امام و معیارهایی که در انقلاب اسلامی مورد خواست مردم بود وفادار بمانیم و خالی از هوس و منافع این را درست بفهمیم و این را برای خود افتخار می‌دانیم که در خط امام حرکت کنیم، از ارزش‌هایی دفاع می‌کنیم که در متن انقلاب اسلامی تجلی یافته، امام بیان کرده‌اند و در قانون اساسی ما تحقق یافته است.» و یا اینکه «... امام به عنوان يك فقيه و فیلسوف و عارف با توجه به ارزش‌ها و تفکراتی که به آن پایبند بود»

در نوبتی تازه تر در روز ۱۱ خرداد ۱۳۸۷ به عنوان دبیر عالی پیش نشست همایش بین‌المللی موسوم به «امام خمینی و قلمرو دین؛ دین و توسعه» با برشمردن ویژگی‌های آقای خمینی مجدداً تاکید دارد که: «امام راحل عارف و حکیمی مطلع، فقیه و سیاستمدار و عالمی دینی و آگاه به زمان خویش بود، امام عارفی بود که عرفانش هیچ گاه شکل منفی نداشت.» وی سپس با یادآوری دیدگاه برخی عرفا نسبت به زندگی این جهانی و این که عده‌ای ترک آن را مورد تاکید قرار می‌دهند، می‌گوید: «امام خمینی عارفی بود که به زندگی این جهانی بی‌تفاوت نبود و دغدغه جدی نسبت به این زندگی داشت و به همین دلیل با ناروایی‌های زندگی درافتاد و آن نظام را به هم زد و برای زندگی این جهان، نظامی را ایجاد کرد که در آن به زندگی این جهانی توجه شده است.»

خیلی باید خوش بین باشیم که باور کنیم آقای خاتمی که هنوز دست از شیفتگی عاشقانه اش نه تنها به خود آقای خمینی بلکه به اسباب و اثاثیه او هم برنداشته است، بدون قصد فریب مردم و تحریف تاریخ معاصر سخنرانی می‌کند. او شاید خوب می‌داند که فرق عرفان و ارزش‌مداری آقای خمینی با آنچه ما از امام حسین(ع)، گاندی، مصدق، ماندلا، مادر ترزا و... شنیده ایم تا چه حد است. آقای خمینی که در سلوک سیاسی و مذهبی اش پیرو بهبهانی و کاشانی بود، خط سید ضیاء را درپیش گرفت و در قدرت سیاسی و در نقض حقوق بشر و کرامت انسانی هزاران ایرانی چنان از خود بیگانه شد که بعید می‌دانم هیچ مورخ انسان دوستی را بتوان پیدا کرد بتواند او را تحت عنوان عارف و سالک به شمار آورد. در حقیقت وقتی واژه‌ها لقله لقله زبان می‌شوند و آقای خمینی عارف نام می‌گیرد آدم نمی‌داند وقتی در تاریخ عرفان ایرانی به نام کسانی نظیر ابراهیم ادهم (ره) عارف و زاهد معروف سده ۲/ق ۸/م می‌رسد چه بگوید؟

اجازه دهید به تاریخ عارفان بزرگ ایران زمین رجوع کنیم تا فرق عرفان مراد آقای خاتمی و عرفان حق مدارانه و لطیف ایرانی را بفهمیم. ابراهیم ادهم که در تذکرها پدر او را از ملوک خراسان گفته‌اند و تاج و تخت و قدرت سیاسی رها کرد، درباره علت و چگونگی پیوستن او به طریق زهد و تجرد داستانهایی مختلف نقل شده است. بنا بر یکی از این روایات "ابراهیم در قصر شاهی بر تخت خفته بود. نیمه شب سقف خانه جنبید و آواز پای کسی که بر بام بود، شنیده شد. ابراهیم پرسید، کیست؟ جواب آمد که شتر گم کرده‌ام و گم‌شده خود را می‌جویم. ابراهیم گفت ای نادان شتر بر بام می‌جویی؟ پاسخ آمد: پس تو بر تخت زرین و در جامه اطلس چگونه خدای را می‌جویی؟" این سخن موجب دگرگونی درونی او شد و وی زندگی زاهدانه پیش گرفت. مخالفت او با نفس و پرهیزش از شهرت و گریزان بودنش از اقبال مردم مشهور است. گاهی رفتار و اعمال ملامتیه را به یاد می‌آورد و روش وی در ایثار و انفاق در حق اصحاب و همراهان خود به روش و سیرت جوانمردان بی‌شبهت نیست. برخلاف فقیران بودایی و راهبان مسیحی که از کار و کوشش برای امرار معاش پرهیز داشتند، وی خواستار رزق حلال از دسترنج خود بود و برای این مقصود در کشتزارها کار می‌کرد، به باغبانی و نگهداری مزارع می‌پرداخت و در جنگهای مسلمانان با امپراطوری بیزانس شرکت می‌کرد. نقل است که «سه تن در مسجدی خراب عبادت می‌کردند. چون بختند ابراهیم بر در مسجد ایستاد تا صبح. او را گفتند: "چرا چنین کردی؟" گفت: "هو اعظیم سرد بود و باد سرد، خویشتن را به جای در ساختم تا شما را رنج کمتر بود و هر چه رنج بود بر من بود"»

یا نقل است که «بایزید بسطامی قدس‌الله روحه در راهی می‌رفت، آواز جمعی به گوش وی رسید، خواست که آن حال بازداند، فراسید کودکی دید در لژن سیاه افتاده و خلقی به نظاره ایستاده، همی ناگاه مادر آن کودک از گوشه‌ای در دوید و خود رامیان لژن افکند و آن کودک را برگرفت و برفت. بایزید، چون آن بدید وقتش خوش گشت؛ نعره‌ای بزد ایستاده و می‌گفت: شفقت بیامد آرایش ببرد، محبت بیامد معصیت ببرد، عنایت بیامد جنایت ببرد» حال این عرفان را مقایسه کنید با عرفان آقای خمینی که وقتی می‌شنود دختر نوجوانی در مصاحبه ای اتفاقی با یکی از گزارشگران رادیو که از وی می‌پرسد الگوی زن مسلمان کیست و او در پاسخ می‌گوید "اوشین"، چنان خشمگینانه رفتار می‌کند که اگر دخالت عقلای دفترش نمی‌بود دستور قتل او را هم صادر کرده بود. در عمل هم وی دستور دستگیری دست اندر کاران پخش این برنامه رادیویی را می‌دهد.

دیگر اینکه عرفای بزرگی نظیر فرید الدین عطار و مولانا جلال الدین بلخی درباره "ن و قلم" تعبیر زیبایی دارند که عطار قلم را با حرف (ن) مرتبط دانسته است که اشاره به کلمات آغازین سوره قلم دارد که می‌فرماید «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ؛ سوگند به قلم و آنچه نویسند. ... عطار می‌خواهد که با سر بریده و دست پای قطع شده - مثل حرف «ن» راه رود و نون همچنین به معنای ماهی است. عطار نیشابوری می‌گوید:

یونسی دیدم نشستہ بر لب دریای عشق/ گفتمش چونی؟ جوابم داد بر قانون خویش

گفته بودم اندرین دریا غذای ماهی / پس چو حرف نون خمیدم تا شدم ذوالنون خویش

حال بنگریم به رفتار و گفتار آقای خمینی در باره آزادی قلم، بیان، مطبوعات و نشریات وقتی در اوج قدرت سیاسی است. کاری که او کرد آشکارا ناقض آیه «ن وَالْقَلَمَ وَمَا يَسْطُرُونَ» و مغایر و ضد روش عرفا و اولیاء بود. وی چند روز پیش از کودتای خرداد ۶۰ بر ضد اولین رئیس جمهور منتخب مردم ایران فرمان سانسور مطبوعات، نشریات و جراید دیگر اندیشان را داد و به اشاره او دادستان انقلاب دهها نشریه را تعطیل کرد. البته ناگفته نماند وی بطور آشکار قبلاً نظر و تمایزش را برای استقرار یک استبداد مذهبی در یک سخنرانی در تاریخ ۲۷ مرداد ۵۸ در فیضیه قم بیان کرده بود: «ما دیگر نمی‌توانیم آن آزادی را که قبلاً دادیم بدهیم و نمی‌توانیم بگذاریم این احزاب کار خودشان را ادامه بدهند. ما شرعاً نمی‌توانیم مهلت بدهیم. شرعاً جایز نیست که مهلت بدهیم. ما آزادی دادیم و خطا کردیم. به این حیوانات درنده نمی‌توانیم با ملایمت رفتار بکنیم. دیگر نمی‌گذاریم هیچ نوشته‌ای از این‌ها در هیچ جای مملکت پخش شود. تمام نوشته‌هایشان از بین می‌بریم. با این‌ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار خواهیم کرد.» (۱)

می‌گویند آقای خمینی در عرفان پیرو ابن عربی عارف بزرگ بود! از این مقایسه آیا آدم حق ندارد حالش دگرگون شود. تعبیر زیبای محی الدین عربی را در باره ارزش قائل شدن برای «دیگرباشان و دیگر اندیشان» را با روش برخورد آقای خمینی با مخالفان سیاسی هم کیش اش باید مقایسه کنیم. جایی که آقای خمینی، آنگونه که در ادامه با اسناد خواهیم آورد، با یک فتوا دستور کشتار جمعی مخالفانش را صادر می‌کند، محی الدین برای مثال اما این گونه می‌گوید: «قلب من قادر به هر شکلی است، صومعه راهبان و بتکده بت‌پرستان، کعبه زاهدان و چراگاه غزالان و الواح تورات و مصحف قرآن است. عشق، ایمان و اعتقاد من است: هرکجا که شتران او روی کنند، هنوز اعتقاد و ایمان من همان عشق است.»

همین جا باید از آقای خاتمی همچون دیگر یاران اصلاح طلبش در درون نظام ولایی موجود پرسید از کدام اندیشه و ارزش‌ها و معنویتها و روحیاتی صحبت می‌کنند که معتقدند آقای خمینی به آن پایبند بوده است؟ از این اندیشه‌ی آقای خمینی که بر مبنای آن بعد از رسیدن به اریکه قدرت سیاسی که شاید توی خواب و خیال هم نمی‌دید، به سادگی زیر همه قول و قرارها و تعهدات خود که در پاریس به ملت ایران و جهان داده بود، می‌زند؟ و سپس هم به سادگی جام زهر را سرمی‌کشد و بطور آشکار می‌گوید چون قصدم پیاده کردن اسلام است «پس در این رابطه ممکن است من دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم (۲) و یا این سخن تاریخی که در ۲۵ خرداد ۶۰ و در رد فراخوان رئیس جمهور قانونی کشور که از وی درخواست می‌کند بیاییم مبنا را قانون اساسی و رجوع با آرای جمهور ملت بدانیم، اعلام می‌کند: «۳۵ میلیون نفر [جمعیت کل ایران در آن روز] بگویند بله، من می‌گویم نه.» (۳) آیا منظور آقای خاتمی ارزشی به نام وفای به عهد است که آموزه قرآن است یا چیزهای دیگری که ما نمی‌دانیم؟ اگر اصلی به نام وفای به عهد و ارزشی به نام راستگرداری و صداقت ورزی منظور است که می‌بینیم این چنین که نیست و بلکه گفتار و رفتار آقای خمینی گاه ۱۸۰ درجه مغایر آن است.

شاید آقای خاتمی می‌داند که ریشه اندیشه مرادش در کجاست. اما اگر نمی‌داند، به کسی که خودش را یکی از "نظریه پردازان اسلام سیاسی" می‌داند و در دانشگاه‌های کشور درس اندیشه سیاسی در اسلام تدریس می‌کند چه می‌توان گفت؟ به این امید که در وی وجدانی بیدار در برابر ظلم و ستم است، چند نکته را از لابلای تاریخ معاصر به ایشان باید گوشزد کرد:

۱. آقای خمینی در اندیشه‌ی سیاسی پیرو آقایان کاشانی و بهبهانی بوده است. یعنی دو روحانی‌ای که یکی از آنها در تاریخ معاصر ایران به طرفداری از منافع انگلیس در ایران مشهور است. نقل شده که آقای کاشانی اظهار داشته است «تنها کسی که بعد از من امید است بدرد ملت ایران بخورد آقای خمینی است.» متأسفانه قبل از انقلاب خیلی از کسانی که از ایشان حمایت می‌کردند این اطلاعات را نداشتند. بنا براسناد بسیار تاریخی آقای مظفر بقائی، یعنی سرسپرده انگلیس، قبل و بعد از پیروزی انقلاب با روحانیون طرفدار آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله بهبهانی و سیدضیاءالدین طباطبایی رابطه دوستی و همکاری داشته است. آقای مهندس محمد جعفری در کتاب «تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۳۰» روایت خواندنی دست‌اولی از سیر اندیشه آقای خمینی از زبان برادر بزرگ ایشان، آقای پسندیده که از استثناهای ملیون مصدقی در میان روحانیان بود، بیان می‌کند: «روزی چند نفر از دوستان و همکاران آقای بنی‌صدر برای کمک و مساعدت در حل مشکلی از آیت‌الله پسندیده، در منزل پسرش آقا رضا در نیاوران خدمت ایشان رسیدند و بعد از بحث و طرح مسئله، آیت‌الله پسندیده به عکسی از دکتر مصدق که در پیشخوان اطاق بود نگاه کرد و گفت: من چه بگویم، من همان زمان هم پیرو این مرد مصدق بودم و برادرم پیرو سید کاشی [منظور آیت‌الله کاشانی] بود. وی قریب به این مضمون ادامه داد گویا فرار بر این است و یا بنابراین است که هر عزتمندی هست خوار و خفیف بشود، هر ریشه‌ای هست کنده شود، هر عمران و آبادی هست خراب شود، هر مال و ثروتی هست غارت شود و هر زبانی هست بریده شود. بله مثل اینکه چنین است.» (۴)

۲. مرحوم مهدی حائری یزدی نیز نکته دیگری را در مورد رابطه آقای خمینی می‌گوید که بسی عبرت‌انگیز است. به نقل از کتاب آقای جعفری وی چنین می‌گوید: «آقای خمینی با آقای بهبهانی هم مربوط بود و خیلی معتقد به عقل سیاسی آقای بهبهانی بود و معتقد بود که آقای بهبهانی در عقل سیاسی‌اش قابل مقایسه با آقای کاشانی نیست. در روش‌های سیاسی آقای

بهبهانی، آقای خمینی همان‌طور که بنده یادم است، کاملاً پشتیبان آقای بهبهانی بود، خیلی بیشتر از اینکه با کاشانی قابل مقایسه باشد. تا جانی که اصلاً به افکار سیاسی آقای کاشانی واقعی نمی‌گذشت. از این جهت، از نقطه نظر مشی سیاسی، در خط مشی سیاسی مرحوم بهبهانی، یعنی همان خطی که آقای بهبهانی با دربار و صمیمیت با دولت وقت و اینها داشت. نظرات کلی سیاسی آقای خمینی هم تقریباً در همان خط بود.» (۵)

۳. روایت مستقیم دیگری از مهندس محمد جعفری، از فعالان جنبش دانشجویی ایران قبل از انقلاب در خارج و زندانی سیاسی رژیم تا سال ۱۳۶۵، که در کتاب «تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰» به تفصیل آمده است سیمای واقعی تری از آقای خمینی را ترسیم می‌کند که ای کاش آقای خاتمی و اصلاح طلبانی که همچنان آقای خمینی را در ماه و ستارگان می‌بینند چشم‌هایشان را باز می‌کردند و این قدر مردم را نادان و ناآگاه فرض نمی‌کردند: «برای صاحب این قلم، مسأله بزرگی شده بود که چرا و بچه دلیل آقای محمد منتظری چنین دروغ بزرگی را در نظر مردم ایران بر زبان جاری کرد. مسأله شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی و در بازداشتگاههای کمیته‌ها و سپاه اطهر من‌الشمس بود. سرانجام بعد از این‌که، دستگیر و زندانی شدم، در زندان جمهوری اسلامی این راز بر من برملا گردید. در سال ۶۱ هنگامی که در زندان اوین واحد ۳۲۵ به سر می‌بردم، روزی از روزها دیدم که آقای محمد آخوندان، معروف به محمد منتظر که یکی از یاران نزدیک محمد منتظری بود را به زندان آوردند. چون ما از قبیل همدیگر را می‌شناختیم با هم سلام و علیک و احوالپرسی کردیم. موقعی که من او را دیدم، او را شکنجه کرده بودند و وی خودش را در زندان به دیوانگی زده بود. بعدها از وی پرسیدم چرا خودت را به دیوانگی زده بودی؟ پاسخ داد، اگر به این کار دست نمی‌زدم لاجوردی مرا اعدام می‌کرد. علت دستگیری وی و چگونگی آن را در کتاب «اوین، ج اول، گاهنامه پنج سال و اندی» آورده‌ام به آنجا مراجعه کنید. از وی پرسیدم محمد دلم می‌خواهد که یک چیزی را راست و روشن برایم تعریف کنی. گفت موضوع چیست؟ گفتم محمد تو که خودت در اینجا کیسه لاجوردی خوب به تنت خورده است و این همه شکنجه‌های دیگران را دیده‌ای. و تو که با آقای محمد منتظری دوست و همراه بودی، آیا اطلاع داری که چرا محمد حاضر به گفتن چنین دروغ بزرگی در نظر ملت ایران شد؟

به من چنین پاسخ داد: آقای خمینی بدنبال محمد فرستاد که برود جماران و آقای خمینی را ملاقات بکند. روزی که به ملاقات آقای خمینی رفت من هم، همراه وی بودم. آقای خمینی به محمد توصیه کرد که برود و اعلام کند که شکنجه وجود نداشته است. محمد پاسخ داد من خودم شکنجه را در زندانها مشاهده کرده‌ام. آقا گفتند فعلاً جمهوری اسلامی در خطر گروه‌های ملحد و ضد انقلاب است. فعلاً تو برو و اعلام کن که شکنجه وجود نداشته و شایعه‌ای بیش نبوده است. بعد که وضعیت کشور آرام شد و قدرت ما تثبیت گشت و گروه‌های ضد انقلاب و ضد جمهوری اسلامی از بین رفتند، به همه امور رسیدگی می‌شود و جلو این‌گونه مسائل گرفته می‌شود. محمد هم با فشار و اصرار آقای خمینی چاره دیگری نداشت و به خواست آقای خمینی آمد و اعلام کرد. (۶)

۴. باز برای آنکه به عمق این اندیشه‌های والای انسان دوستانه و لطیف مراد آقای خاتمی در باره حرمت جان انسان‌ها پی ببریم، حرمتی تا آن حد که به فرموده دین حق کشتن یک بی‌گناه مساوی می‌شود با کشتن تمام انسانها، به گوشه ای از روایت اعدام‌هایی که بدستور شخص آقای خمینی انجام می‌گرفته است توجه کنیم:

«آنها از هم‌خطان خودرگونه جرم و جنایت و فساد را نادیده می‌گرفتند. این قبیل موارد الی ماشاءالله بی‌حد و حصر است من فقط از باب مثال به دو نمونه برای ضبط در تاریخ اشاره می‌کنم: الف - نمونه اول اعدام چهارده نفر، در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۱۲ در شیراز بوسیله آقای خلخالی در کمتر از ۱۰ ساعت به قول خودش، می‌باشد. صاحب این قلم، در همان زمان و بعد از تحقیق و رسیدن فتوکپی بعضی از نامه‌ها و خلاصه‌ای از پرونده‌ها و نامه آیت‌الله محلاتی به آقای خمینی و پاسخ آقای خمینی به ایشان، در سر مقاله سه‌شنبه ۴ شهریور ۱۳۵۹، تحت عنوان «آیا راست است که...؟» از جمله نوشتیم:

«آیا راست است که ۱۴ نفر در مدتی کمتر از ۱۰ ساعت محاکمه و محکوم و اعدام کرده‌اند؟

آیا راست است که اجازه ملاقات به خانواده‌های آنان نیز نداده‌اند؟

آیا راست است که زندانیانی را که حکم شرعی قطعی برایشان صادر شده و مجرمین محکومیت قطعی خود را می‌گذرانیده‌اند وسیله دادگاهی دیگر محاکمه و اعدام شده‌اند؟

آیا راست است که شخصی را که سه سال پیش قاچاق فروشی را ترک کرده، چون پرونده‌اش در زندان قصر بوده بدون پرس‌وجو او را گرفته و اعدام کرده و حکم مصادره اموال او را نیز صادر کرده‌اند و وقتی مأمورین برای اجرای حکم مصادره اموال و تخلیه خانه می‌روند، مشاهده می‌کنند که اولاً خانه اجاره‌ای است و ثانیاً می‌بینند که ۱۱ فرزند وی در زیر چادر خامش خواب هستند و هم اکنون چند نفر خیر تعهد کرده‌اند تا زمانی که بچه‌هایش بزرگ شوند امرار معاش آنها را تقبل کنند؟»

در این رابطه آقای بنی‌صدر در روزها بر رئیس‌جمهور چه می‌گذرد در پنجشنبه ۱۲ تیر ماه ۱۳۵۹ می‌گوید: «نزدیک ساعت ۱۲ شب به منزل بازگشتم و حدود ساعت یک بعد از نیمه شب آیت‌الله‌زاده ربانی شیرزای تلفن کرد که حال پدرم از اینکه ۱۴ نفر در فاصله کوتاهی محکوم به اعدام شده‌اند بهم خورده است و عده‌ای در معرض اعدام هستند. گفتم از فارس توضیح بخواهید و در جواب شنیده شد که سه ربع پیش حکم اجراء شده است.»

توضیح اینکه: آقای شیخ اسدالله عندلیب بنابه حکم آقای خمینی ریاست دادگاه انقلاب و حاکمیت شرع شیراز را برعهده داشت و هیچ یک از زندانیان سیاسی محکومیت مرگ نداشتند. سر لشکر ده پناه به یک سال زندان محکوم شده بود، سرهنگ غضنفر بهمن‌پور به شش ماه زندان محکوم شده بود و از سوی آقای ربانی شیرازی وسیله شیخ عبدالرحیمی به برادر زتش دکتر فاتح‌نژاد پیغام داده شده بود که اگر یکصد هزار تومان به حساب امام بریزند، آزاد خواهد شد. مبلغ مزبور به حساب آقای خمینی ریخته شد و قرار بود دو سه روز دیگر آزاد شود. سرگرد طوطیان به پنج سال زندان محکوم بود، و زندان به یک سال و مابقی به همین منوال داشتند زندانی خود را می‌گذرانند که آقای سیدعبدالحسین دستغیب امام جمعه شیراز که می‌گفت: «من اطاع الخمینی فقد اطاع الله...» از اینکه در شیراز کسی را به جرم‌های فرضی و... نکشته بودند بسیار عصبانی بود. به شیخ صادق خلخالی، که از سوی آقای خمینی حکم داشت تلگراف کرد که ای آقای خلخالی تاکنون در شیراز هیچ‌کس اعدام انقلابی نشده و این ننگ بر پیشانی شیراز است. لطفاً شما بیانیید و به پرونده‌ها رسیدگی کنید.

در پی این تلگراف، آقای خلخالی بعد از ظهر پنجشنبه به شیراز رفت و مستقیماً به محل سپاه پاسداران رفت و با تعداد تفنگچی عازم زندان عادل آباد شیراز شده و آنها را از زندان بیرون کشید و تا ساعت ۱۱ شب کار همه را ساخت و تا ساعت حدود ۱۲ شب همه را اعدام کردند.

در میان این چهارده نفر اعدام شده خانمی یهودی بنام بانو نصرت گونل بود که وی سه ماهه آستان و دارای ۴ فرزند و کارگر آرایشگاه بود که بی‌گناه اعدام شد.

جریان اعدام وی بنابه اطلاع آقای مهندس رجبعلی طاهری چنین است:

آقا مهندس طاهری قبلاً فرمانده سپاه شیراز بود و در تاریخ ۵۹/۴/۱۲ وکیل مجلس و نماینده کازرون بود. بعد از اعدام این چهارده نفر و اعدام این زن بی‌گناه برای تحقیق به سپاه می‌رود و از بچه‌های سپاه می‌پرسد جریان از چه قرار بوده است و چرا این زن اعدام شده است. نظر به اینکه وی خودش فرمانده سپاه آنجا بوده و همه را می‌شناخته بوی می‌گویند: فاحشه‌ای بنام زهرا در شیراز دستگیر شده بود و یک میلیون پول داده و آزاد گردیده بود. بچه‌های سپاه به خلخالی می‌گویند که زهرا یک میلیون داده و آزاد شده است. خلخالی می‌گوید بروید و او را ببورید. بچه‌ها می‌روند که زهرا را ببورند. زهرا که مخفی شده و یا به جانی رفته بود، وی را پیدا نمی‌کنند. بچه‌ها می‌گویند این‌که بد شد که او را پیدا نکردیم و خوب نیست که دست خالی برگردیم. به آرایشگاهی می‌روند و این زن را با خود می‌برند پیش خلخالی و می‌گویند این زهرا است. خلخالی می‌گوید زهرا. خاتم گونل می‌گوید، من زهرا نیستم و نصرت گونل هستم و زهرا کیست؟ آقای خلخالی می‌گوید برو. زن بیچاره موقعی که حرکت می‌کند که برود، یکی از بچه‌های سپاه در گوشی به خلخالی می‌گوید که خود این زن هم دختر تفنی دارد. خلخالی هم فوراً می‌گوید برگرد و بلافاصله وی را اعدام می‌کند. به هر حال پس از اعدام این ۱۴ نفر، خانواده‌های مقتول به این طرف و آن طرف شکایت و دادخواهی کردند ولی صدایشان بجایی نرسید. روح‌الله سلیم همسر بانو نصرت گونل و فرزندان وی شکوائیه‌ای تنظیم و جهت حمایت و کمک به آیت‌الله محلاتی تقدیم کردند.

آیت‌الله محلاتی نیز در رابطه با اعدام‌های برق‌آسای خلخالی در شیراز و مشکلات و مسایل دیگر در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۲۵ برابر چهارم رمضان المبارک ۱۴۰۰ نامه‌ای به آقای خمینی نوشته است که فرازهایی از آن به قرار زیر است:

«تمی‌دانم حضرتعالی از کیفیت احکام صادره از سوی حاکم شرع دادگاه‌های ویژه مطعید، آیا می‌دانید که این آقا چگونه ۱۴ نفر را در مدتی کمتر از ۱۰ ساعت بقول خودش بدون محاکمه و بدون مطالعه پرونده‌ها کشتار کرد و در حالی که حتی اجازه ملاقات به خانواده‌های آنها نیز نداد؟ و بسیار بعید است انسانی که اینطور دست خود را بخون مردم آلوده می‌کند در گزارش خود دروغ نگوید و به شما خلاف نرساند.

آیا چگونه می‌توان احکام متناقض حکام دادگاه‌های انقلاب اسلامی را توجیه و تفسیر کرد؟ متهمی اول به یکسال زندان و پرداخت یکصد هزار تومان وجه نقد (بطور غیررسمی بلکه سری و بنام هدیه به بنیاد مستضعفان) محکوم می‌شود و تنها پس از چند ماه که از محکومیتش می‌گذرد به ناگهان توسط حاکم شرع دیگری تیرباران می‌شود؟ عجب! چه دادگاهی، چه احکامی و چه مجازات‌هایی؟ حضرت آیت‌الله خمینی، مگر نه اینست که می‌خواهیم انقلاب خود را به جهان صادر نمائیم و بشریت را از ظلم و تباهی برهانیم، آیا با این چهره کریه و خشنی که از اسلام ساخته‌ایم؟ آیا با خشنوت و زور می‌توان اسلام را جهان‌گیر ساخت یا با منطق و عطوفت و عدالت؟ اگر نشود که نظام واحد و مسئولیت مشخص را در این جامعه حکمفرما نمود، با این تعدد مراکز قدرت به کجا می‌رویم؟» آقای خمینی در تاریخ بیستم رمضان المبارک ۱۴۰۰ برابر ۵۹/۵/۱۰ به نامه آقای محلاتی پاسخ گفته است که فرازی از پاسخ آقای خمینی چنین است:

«راجع به مسائلی که در کشور می‌گذرد و بعضی از آنها موجب نگرانی جنابعالی شده است باید عرض کنم که این نگرانی برای اینجانب نیز هست ولی خاطر شریف مستحضر است که این انقلاب بزرگ از بهترین انقلاب‌هایی است که در جهان بوده است و دنیا بی انقلاب نمی‌شود و معقول نیست همه چیز موافق دلخواه باشد.»

پسر آیت‌الله محلاتی برابمان نقل کرد، هنگامی که پدرم نامه مورخ ۵۹/۴/۲۵ را برای آقای خمینی نوشت و بمن داد که نامه را بدست ایشان برسانم. نامه را گرفته و به بیت آقای خمینی بردم. موقعی که خدمت آقای خمینی رسیدم آقای خلخالی و دو آخوند دیگر نزد وی بودند، آقای خمینی به خلخالی گفت: اگر صد نفر باشند و به سه تایی آنها مشکوک باشید، هر صد نفر را بکشید.

بعد از اینکه نامه را به آقا دادم و آقا نامه را خواند گفت این که همه‌اش کنایه و فحش است و چنان نهبی به من زد که از ترس یک مقدار عقب نشستم. اما اصرار کردم که جواب نامه را بدهید برای پدرم ببرم. آقای خمینی هم نامه بیستم رمضان المبارک ۱۴۰۰ را در پاسخ به پدرم نوشت و بمن داد: آیت‌الله محلاتی در اعتراض به اوضاع کشور بیانیه اعتراض‌آمیز دیگری که حاوی نظراتشان از اوضاع اسفناک کشور بود، در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۹، انتشار داد. (۷)

۵. مهدی صادقی، فرزند صادق خلخالی از قول پدرش این گونه نقل کرده است که: «محاکمات آقای خلخالی با انعکاس داخلی و خارجی شدیدی ادامه داشت حتی یکبار آقای خلخالی چنانکه خودش گفتند درمورد اعتراض به محاکمات با آقای خمینی ملاقات خصوصی داشتند و ایشان گفته بودند که ما حرف خودمان را می‌زنیم شما با قاطعیت کار خودتان را ادامه بدهید.» (۸) گویای این واقعیت است که آقای خمینی در مقام پیروی از ارزشهای ماکیاوول، در ظاهر قیافه بی اطلاع و مخالف به خود می‌داده است و، در باطن، دستور می‌داده است از خشنوت و اعدام کردن‌ها هیچ فروگذار نکنند!

با این توصیفات، و با این توضیح که آقای خاتمی «سرپرست موسسه مطبوعاتی کیهان در سال ۶۰ و وزیر ارشاد از سال ۱۳۶۱ در کابینه میرحسین موسوی و از سال ۱۳۶۸ وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه هاشمی رفسنجانی» بوده است و لذا در بدترین دوران کشتار و اعدام‌های دستجمعی سالهای دهه ۶۰ بعد از کودتا بر علیه اولین رئیس جمهور منتخب مردم ایران در متن صحنه حضور داشته است باید بگوییم به احتمال زیاد او می‌داند آقای خمینی چه اندیشه و چه ارزش‌هایی در سر داشته است و بنابراین، این حرف‌هایی که امروز بیان می‌کند یک بازی سیاسی بیش نیست. او را هم باید پیرو صادق همین آقای خمینی بدانیم که بخشی از کردارهای قدرت مدارانه و زورمدارانه اش را در بالا ذکر کردیم. ای کاش آقای خاتمی

سیاهه اعمال خویش را در آن سالهای آغازین دهه ۶۰ را یکبار دیگر جلو جشمان خودش می گذاشت و خودش را ارزیابی می کرد. وی که در کودتا خرداد ۶۰ با دیگر کودتاگران همراهی و همگامی کرد، به طور حتم او آن برخورد ناشایست و به شدت ناجوانمردانه را در ۳ مقاله در روزنامه کیهان (۱۶ و ۱۸ و ۱۹ مهرماه ۶۰) با شادروان مهندس بازرگان فراموش نکرده است، چراکه شادروان بازرگان در مجلس فقط خواسته بود از حق قانونی خود در نطق پیش از دستور با لحنی مومنانه و دلسوزانه و مبتنی بر آیات قرآنی از وضعیت داخلی انتقاد کند و متواضعانه درخواست کند دست از اعدام و سرکوب جوانان و فرزندان وطن، «جگرگوشگان و پرورش یافتگان امید این مملکت»، به قول خود مرحوم بازرگان بردارند. اما مثل اینکه آقای خاتمی در پی سانسور حافظه ملی ایرانیان است که از آقای خمینی «عارفی می سازد که به بالاترین ارزشها و تفکراتی انسانی پایبند بوده است»! او به جعل تاریخ نزدیک ایران دست می زند و گویی عامدانه تلاش دارد آن را وارونه جلوه دهد. بیاد او می آورم که آقای خمینی در قالب یک دیکتاتور تمام عیار می گوید:

«اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات فاسد را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم... این زحمتها پیش نمی آمد... دادستان انقلاب موظف است مجلاتی که بر ضد مسیر ملت است و توطئه گر است تمام را توقیف کند و نویسندگان آنها را دعوت کند به دادگاه و محاکمه کند.» (۹)

آقای خاتمی خوب می داند که آقای خمینی در سال ۶۷ در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی اسیر دستور داد که: "سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید". گرچه می دانم او این واقعیات تکان دهنده را می داند ولی با کمال جسارت و ظاهراً با فرض احمق دانستن مردم چیزهایی نسبت به آقای خمینی ابراز می کند که دروغ است، به عنوان یاد آوری بخشی از اسناد آشکار از جنایتهای آقای خمینی رادر اینجا می آورم: (۱۰)

نامه احمد خمینی و جواب نامه توسط پدرشان راجع به قتل عام تابستان ۶۷

متن نامه بدون تاریخ آقای خمینی که دستور قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را صادر می کند از این قرار است:

" بسم الله الرحمن الرحيم

از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده اند، و با توجه به محاربه بودن آنها و جنگهای کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده های از وزارت اطلاعات می باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندانهای مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می باشد، رحم بر محاربین ساده اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمائید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است و سوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند [اشداء علی الکفار] باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. والسلام.

روح الله الموسوی الخمينی "

در پشت نامه بالا، احمد خمینی نوشته است :

" پدر بزرگوار حضرت امام مدظله العالی

پس از عرض سلام، آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتعالی درباره منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سوال مطرح کردند:

- ۱- آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده اند و محاکمه شده اند و محکوم به اعدام گشته اند ولی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتی محاکمه هم نشده اند محکوم به اعدامند؟
- ۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟
- ۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلاً عمل کنند؟

فرزند شما، احمد "

زیر این نامه آقای خمینی حاشیه زده است:

" بسمه تعالی

در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است. روح‌الله الموسوی "

البته از آقای خاتمی که پس از گذران نزدیک هشت سال عمر در کاخ ریاست جمهوری تازه پی برده بود نقش «تدارکاتچی» مقام ولایت را بازی کرده است سخنان جالبی از این مدل قبلاً هم شنیده شده است. جایی که او با جسارت تمام لاجوردی جلااد اوین را «سرباز سخت کوش انقلاب» ملقب کرد که گویی شهید انقلاب شده است!

حال باز برگردیم به درس اخلاق این معلم سیاست اخلاقی که از جلااد اوین نیز "شهید انقلاب" می‌سازد، جایی که می‌گوید: «مهمترین اصل در دعوت پیامبران اخلاق است و اتفاقاً اخلاق حاکمان بسیار مهم است. اگر در جامعه‌ای بد اخلاقی، تحقیر و توهین نسبت به دیگران، نسبت‌های ناروا دادن به دیگران و پرونده‌سازی رایج شود و بخواهند با این کارها دیگران را از عرصه خارج و اینها را به عنوان اصول انقلاب معرفی کنند، دو کار اشتباه انجام می‌دهند؛ یکی اینکه اینها بد اخلاقی و خلاف معیارهای اسلامی و انقلابی ماست، دوم اینکه متأسفانه انقلاب ما که برای تحقق اخلاق آمده است، با این کار بدنام می‌شود.»

آقای خاتمی محترم! این بد اخلاقی را چه کسی در جامعه بسط و گسترش داده است؟ به غیر از مراد و پیر شما که بنام مرجع تقلید مذهبی که می‌بایستی "تالی تلو معصوم" باشد به «امید مردم خیانت» می‌کند و «نظام ولایت مطلقه فقیه» را بنیاد گذاری می‌کند که در ذات آن تحقیر و تصغیر مردم ایران نهفته است. نظامی که نطفه منحط آن از مجلس خبرگان قانون اساسی و در روند یک کودتای خزنده بر علیه ارزش‌ها و خواست‌های به حق مردم در انقلاب ۵۷ به وسیله کسانی چون حسن آیت سر سیرده بقانی و انگلیس و آقای بهشتی و البته با آلت فعل کردن آقای منتظری بر جان و مال مردم کشور تحمیل شده است. به یمن این نظام استبدادی و فاسد آنچه را هم که در حوزه‌های دینی "بنام دین و اخلاق و ارزش‌ها" باقی بود به توده‌ای مطیع قدرت و عده‌ای سرکوب شده بدل کرده است. در جامعه خرافات زده ایران گروه سودمند از اندیشه ولایت فقیه، بنام دین، دین فروشی و خرافات و اوهام و بد اخلاقی را رواج داده و می‌دهند. برآستی کارنامه سیاه نظام مافیائی موجود بجز فساد، جنایت و خیانت، غارت و تاراج اموال عمومی مردم کشور و پیش‌خور کردن منابع و ثروت ملی و ادامه دادن برنامه وابستگی فراماسون‌های دوران پهلوی و رژیم دست‌نشانده شاه سابق چیز دیگری می‌باشد؟! خداوند ایران و ایرانی را از شر دروغ و استبداد و خیانت مصون دارد!

-
- ۱- مجلس معارفه با نمایندگان مجلس خبرگان در فیضیه قم، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸
 - ۲ سخنان آقای خمینی - ۶۲/۹/۲۰، صحیفه‌نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸
 - ۳ - سخنان آقای خمینی در ۲۵ خرداد ۶۰
 - ۴ - محمد جعفری - تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰ - انتشارات برزوند - چاپ خارج از کشور - ۱۳۸۷ - ص ۱۳۰
 - ۵ - همانجا ص ۱۳۳
 - ۶ - همانجا ص ۳۶۶
 - ۷ - همانجا ص ۱۴۴ تا ۱۴۸
 - ۸- مصاحبه سایت انتخاب در ۲۵ خرداد ۱۳۸۵، با مهدی صادقی، فرزند صادق خلخالی
 - ۹ - صحیفه نور- جلد ۸- صفحه ۲۵۱ تا ۲۵۲
 - ۱۰ - خاطرات آقای منتظری - پیوست‌ها ۱۵۴، و ۱۵۵